



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ تَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَ الصَّادِقُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶)﴾

تمثیل مؤمن و کافر به دو گروه دارای تربیت خانوادگی و فاقد آن

سوره مبارکه «احقاف» که در مکه نازل شد، بعد از بیان مسائل توحید و بخشی از وحی و نبوت، می‌فرماید مردم بر دو قسم می‌باشند: عده‌ای آیات الهی را تکذیب می‌کنند، آن را - معاذ الله - سحر می‌دانند، فریه و افترا تلقی می‌کنند و از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دلیل جدایی را طلب می‌کنند. آن‌گاه ذات اقدس الهی به پیامبرش فرمود به آنها بگو، نه من اولین پیامبر هستم و نه پیام من اولین پیام است و این برهان الهی است که با معجزه الهی همراه است؛ آن وقت شواهد فراوانی را ذکر می‌کنند؛ در برابر این گروه هم گروه دیگری بودند که ﴿قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا﴾^۱ پس افراد در برخورد با وحی و نبوت دو گروه بودند: یک عده کافر و یک عده مؤمن. آن‌گاه ذات اقدس الهی این دو گروه را با یک تمثیل خارجی و شرح بیشتری مطرح می‌کند؛ فرمود

افراد دو گروه هستند: بعضی‌ها هستند که تربیت خانوادگی آنها درست است، از همان خانواده صحیح شروع می‌کنند که هم خودشان تربیت شده‌اند، هم نسبت به پدر و مادرشان احسان می‌کنند و هم نسبت به فرزندانشان مراقب می‌باشند؛ در قبال این گروه، گروه دیگری هستند که نه خودشان تربیت صحیح دارند، نه به پدر و مادرشان احترام می‌کنند و نه به فکر نسل آینده هستند! این ﴿وَوَصَّيْنَا﴾ که در آیه پانزده است با ﴿وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ﴾ که در آیه هفده است، دو گروه هستند که در مقابل آن دو گروهی که از آیه شش به بعد ذکر شده می‌باشند؛ در آیه شش به بعد فرمود یک عده هستند که ﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءُ﴾ و همین‌هایی هستند که وقتی وحی الهی را ببینند می‌گویند - معاذ الله - این سحر مبین است، یا می‌گویند: ﴿افْتَرَاهُ﴾^۱ و مانند آن، در قبال اینها گروهی می‌باشند که ﴿قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾. پس «فها هنا فِرَقٌ أَرْبَعَةٌ»: فرقه اولی اهل کفر هستند با آن حرف‌ها، فرقه دوم ﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا﴾ هستند. در مقابل این دو فرقه، دو گروه دیگر هستند که با ﴿وَوَصَّيْنَا﴾ شروع می‌شود که عده‌ای با تربیت صحیح خانوادگی موفق و کامیاب هستند و عده‌ای هم با تربیت ناصحیح خانوادگی، مشکل دارند.

ناقصی تشبیه شهادت اعضا در قیامت به ارائه فیلم اعمال انسان

اما برخی از مطالبی که مربوط به آیات قبل است؛ در آیات قبل روشن شد که انسان وقتی وارد صحنه قیامت شد، متن عمل را می‌بیند که ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲، یک؛ اعضا و جوارح او هم شهادت می‌دهند، این دو.

۱. سوره احقاف، آیه ۸.

۲. سوره زلزال، آیات ۷ و ۸.

گاهی تشبیه یا تمثیلی ذکر می‌شود که لازم نیست شاهد، ادراک‌کننده باشد؛ مثل صُورِ فیلم، این صُورِ فیلم خودش شهادت می‌دهد که این شخص چه کار کرده است؛ یعنی آنچه را که این گفته و انجام داده، آن را فیلم‌برداری کرده و ضبط می‌کنند و به انسان نشان می‌دهند، پس معلوم می‌شود که لازم نیست شاهد ادراک بکند، همین که شهادت داد کافی است.

پاسخ تمثیل این است که فیلم شهادت نمی‌دهد، بلکه آن محکمه قضا استشهاد می‌کند؛ یک وقت است که آن شاهد حرف می‌زند، استدلال می‌کند، اعتراضی که به او شد را می‌فهمد و اعتراض را پاسخ می‌دهد، این در صحنه قیامت است؛ اما فیلم صورتی است که از آن صحنه عکس‌برداری شده، قاضی محکمه به این فیلم استدلال می‌کند، نه استشهاد! این صحنه و صورت فیلم شهادت نمی‌دهد، حرف نمی‌زند، چیزی نمی‌فهمد، بلکه قاضی با این صحنه فیلم استدلال می‌کند، می‌گوید نشان اینکه در فلان صحنه تو این حرف را زدی این صدای توست یا در فلان صحنه که این کار را کردی، این تصویر و عمل توست؛ ولی در محکمه قیامت «شاهد» کاملاً سخن می‌گوید، یک؛ اعتراض صاحب دست و پا را می‌فهمد که ﴿قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾^۱ اعتراض را می‌فهمد، این دو؛ در صدد پاسخ برمی‌آید و به معترض می‌گوید: ﴿أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾، سه؛ انطاق را محور قرار می‌دهد نه اعلام را، چهار؛ یعنی اعضا و جوارح نمی‌گویند که خدا به ما فهماند، اعضا و جوارح می‌گویند ما در دو مرحله آگاه بودیم: آن وقتی که تو دست آوردی که این رشوه را بگیری ما فهمیدیم و الآن هم که در محکمه عدل الهی ما حاضر هستیم، ما می‌فهمیم که در کجا حاضر هستیم؛ منتها هم آن روز زبان بسته بودیم و هم امروز، خدا امروز ما را به حرف آورد، نه ما را آگاه کرد! ﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾، نه «أَعْلَمَنَا»! ما در هر دو مرحله عالم بودیم؛ هم در مرحله تحمّل حادثه و هم در مرحله آدای شهادت، چون شهادتی در محکمه مسموع است که آن

شاهد در متن حادثه حضور داشته باشد، یک؛ عالمانه آن صورت را درک کند، دو؛ و به خاطر بسپارد، سه. پس هر شاهدی این دو مرحله علمی را پشت سر گذاشته؛ یعنی هم در مرحله تحمّل حادثه و هم در مرحله آدای شهادت؛ منتها اجازه حرف زدن را از ذات اقدس الهی باید بگیرند.

«فتحصل»: «کم فرق» بین شهادت در صحنه معاد که اصلاً معادل ندارد با تصویر فیلم؛ گذشته از اینکه این فیلم نه تنها شاهد نیست بلکه محکمه استشهاد می‌کند؛ نظیر عمل هم نیست، برای اینکه این یا بر روی پارچه است یا روی کاغذ است یا روی جرم دیگری است که کاملاً قابل پاره کردن و از بین بردن است؛ ولی متن عمل از بین رفتنی نیست.

امکان مدنی بودن آیه ﴿شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾

اما در جریان ﴿شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾،^۱ خیلی روشن نیست که آن «شاهد» «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَام» است یا نه! تأثیری هم ندارد؛ اما بگوییم منظور از ﴿شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) است، این با مقام آن حضرت سازگار نیست که ذات اقدس الهی نام موسای کلیم را به عنوان «شاهد» ذکر بکند که شما اگر این طور هستید، موسای کلیم آن طور شهادت داد! زیرا افراد عادی را با افراد عادی می‌سنجند و موسای کلیم را با انبیا می‌سنجند! بنابراین اگر منظور از «شاهد»، «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَام» باشد و «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَام» هم در مدینه ایمان آورده باشد، ممکن است این آیه را مدنی بدانیم و بگوییم به دستور ذات مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در این سوره قرار گرفته است، این محذوری ندارد.

۱. سوره احقاف، آیه ۱۰.

مقصود از بنی اسرائیل در آیه ﴿شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾

عمده آن است که آیا بنی اسرائیل قبول دارند که انجیل برای آنهاست یا نه؟ مستحضرید که انبیای بعد از وجود مبارک حضرت ابراهیم؛ انبیای ابراهیمی هستند؛ حتی وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ منتها حضرت فرزند اسماعیل است که فرمود: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ»،^۱ انبیای دیگر فرزندان اسحاق و یعقوب و اینها هستند. لقب پُرافتخار حضرت یعقوب «اسرائیل» است؛ این انبیا چون فرزندان اسحاق و یعقوب هستند، انبیای «اسرائیلی» می باشند و اقوام اینها هم به نام بنی اسرائیل اند، گرچه غیر بنی اسرائیل هم ایمان آوردند؛ لذا یهودی ها، اعم از بنی اسرائیل و غیر بنی اسرائیلی می باشند، چه اینکه مسلمان ها، اعم از عرب و غیر عرب است. بنی اسرائیل هم نبوت وجود مبارک موسای کلیم را تحمّل کردند، هم رسالت وجود مبارک عیسی مسیح را. در سوره مبارکه «صف» آیه پنج و شش به این صورت آمده است، آیه پنج این است: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ﴾ که قوم او همان بنی اسرائیل بودند. در آیه شش به این صورت آمده است: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾. - صلی الله علیه و آله و سلم - بنابراین بنی اسرائیل هم در حوزه رسالت وجود مبارک موسای کلیم بودند و هم در حوزه رسالت وجود مبارک عیسی مسیح (سلام الله علیهما)، حالا قبول و نکول آنها تأثیری ندارد؛ ولی هم این دو بزرگوار جزء انبیای بنی اسرائیلی هستند، هم اقوام آنها جزء بنی اسرائیل بودند، البته غیر از بنی اسرائیل هم ایمان آوردند.

مطلب بعدی آن است که در جریان ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا﴾^۱ مثل ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲ است؛ در قسمت پایانی سوره مبارکه «بقره» دارد: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۳؛ هم وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ) ایمان آورد و هم مؤمنین؛ البته درجات ایمان به درجات آن ذوات قدسی وابسته است. یک انسان کامل معصوم مثل پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) ایمانشان در مرحله عالی است، اصحاب خاص آنها ایمانشان متوسط و افراد عادی هم ایمانشان در مرحله نازل تر است. این ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾^۴ هم هر سه گروه را شامل می شود؛ سه گروه پاسخ می شنوند و پاسخ سه درجه است: پاسخ انسان کامل معصوم، مثل پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) را خود ذات اقدس الهی می دهد که می فرماید: ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۵، پاسخ مؤمنین متوسط را فرشتگان می دهند - مثلاً فرشتگان میانی - و پاسخ مؤمنین نازل تر را فرشتگان ضعیف تر می دهند، مثل اینکه توفی هم سه قسم است: هم ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ﴾^۶، هم ﴿يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^۷، هم ﴿تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا﴾^۸؛ اگر «إِمَاتَه» به دست عزرائیل (سلام الله علیه) هست و ملائکه زیر مجموع است، «إِحْيَاء» هم سه مرحله است، تعلیم هم سه مرحله است و پاسخ هم سه مرحله! بنابراین این ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ را هم ذات اقدس الهی می فرماید، هم فرشتگانی نظیر جبرئیل و اسرافیل و این گونه از ذوات مقدس می فرمایند و هم ملائکه میانی.

۱. سوره احقاف، آیه ۱۳.

۲. سوره بقره، آیه ۶۲.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۴. سوره احقاف، آیه ۱۳.

۵. سوره زمر، آیه ۴۲.

۶. سوره سجده، آیه ۱۱.

۷. سوره انعام، آیه ۶۱.

مطلب دیگر این است، خوفی که نفی شده است، آن «خوف» نقص آور است، مثل اینکه آدم می ترسد چیزی را از دست بدهد یا محزون است که چیزی را از دست داده است؛ اما «خوف» فراق الهی یک شیء محمودی است، نباید انسان از این «خوف» گله داشته باشد، یا امید داشته باشد که این «خوف» رخت بر بندد، چون فرمود: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾^۱، این «خوف» عالی ترین مقام است که انسان از مقام الهی حریم می گیرد؛ اصلاً احترام را که احترام گفتند، برای این است که انسان حریم می گیرد! وقتی که وارد حرم مطهر می شود، انسان احترام می کند؛ یعنی جرأت نمی کند نزدیک بشود! این حریم گرفتن، در برابر او ایستادن - که می گویند او استاد است و ما در برابر او ایستاده ایم - و احترام به ذات اقدس الهی این یک عبادت است! به این علت است که ما نباید توقع داشته باشیم این «خوف» از بین برود! این ﴿فَلَا خَوْفٌ﴾ در برابر ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾ نیست، بلکه یک «خوف» عادی است که انسان از حوادث می ترسد، آنها ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

در جریان بهشت - این برای همه بهشتی هاست - هر کس وارد بهشت شده است می گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾^۲؛ اما اینکه در دنیا و در آخرت خوفی نباشد، برای کسانی است که واقعاً منطق آنها این باشد ﴿رَبُّنَا اللَّهُ﴾، نه تنها لفظشان! منطق آنها این باشد ﴿رَبُّنَا اللَّهُ﴾ و برابر این منطق هم استقامت داشته باشند؛ لذا هراسی برای اینها نیست، برای اینکه چیزی از اینها گرفته نمی شود، چون آنچه از دست دادنی است که محبوب اینها نیست و آنچه محبوب اینهاست گرفتنی نیست، حزن هم این چنین است. فرمود: ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ﴾ است و نه تنها صحابتی با بهشت دارند، برای اینکه جاودانه هستند و این ﴿جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳ است.

۱. سوره الرحمن، آیه ۴۶.

۲. سوره فاطر، آیه ۳۴.

۳. سوره احقاف، آیه ۱۴.

پس یک گروه بودند که ﴿وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ اَعْدَاءٌ وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾^۱ و آن حرف‌ها را می‌زدند و می‌گفتند که این «سحر مبین» است یا این «افتراء» است و مانند آن؛ گروهی هم هستند که ﴿قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾، آن وقت دو گروه را که از تربیت خانوادگی شروع می‌شود، برابر آنها یاد می‌کند؛ می‌فرماید پدر و مادر اینها مجرای فیض خالقیت هستند، این طور نیست که ما شما را آفریدیم، «نطفه» را به «علقه» و امثال آن تبدیل کردیم؛ نظیر همین شیشه سلول‌های بنیادی باشد که در بیرون رحم کارهایی می‌کنند که مثلاً این گوساله یا این بره به دنیا بیاید! ما از راه نفسِ مادر این فیوضات را به شما می‌رسانیم، این چنین نیست که خلق و خوی مادر، آداب و سنن و عقاید مادر در شکل‌گیری کودک بی‌اثر باشد! همه فیض‌هایی که از ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾^۲ «علقه» را «مضغه» و «مضغه» را ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ اَنْشَاْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ﴾، همه از مسیر نفسِ مادر می‌گذرد! این طور نیست که او یک ظرف شیشه‌ای باشد و خبر نداشته باشد! اگر همه از این مسیر می‌گذرد، او مظهر خالقیت خواهد بود؛ لذا فرمود: ﴿اَنْ اَشْكُرْ لِيْ وَلِوَالِدَيْكَ﴾^۳، برای اینکه نعمت از مسیر پدر و مادر به شما رسید! گاهی مسیر بودن اینها را در اصل حدوث ذکر می‌کند، گاهی محفظه بودن اینها را در نگهداری این سیماها ذکر می‌کند، گاهی هم سعیِ بلیغ اینها را در پرورش و رشد و بالندگی و مانند اینها ذکر می‌کند. آن ﴿اَنْ اَشْكُرْ لِيْ وَلِوَالِدَيْكَ﴾ نشان می‌دهد که اینها مظهر خالقیت ذات اقدس الهی هستند.

۱. سوره احقاف، آیه ۶.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. سوره لقمان، آیه ۱۴.

چند طایفه از آیات است که احترام به پدر و مادر را گوشزد می‌کند: یکی همان ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ است، یکی این آیه سوره مبارکه «احقاف» است - یعنی آیه پانزده - که فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا﴾؛ ما سفارش کردیم که نسبت به اینها بالاتر از عدل! احسان را فراموش نکنند، چون ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾^۱ مرحله میانی است، ﴿وَالْإِحْسَانُ﴾ مرحله بالاتر از عدل است؛ گاهی تعبیر به حُسن دارد که فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾^۲ این حُسن با آن احسان می‌تواند هماهنگ باشد؛ گاهی هم حذف متعلق «يَدُلُّ عَلَى الْعُمُومِ» است که ندارد «حُسن» یا «احسان»، فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾^۳ که این حذف متعلق نشانه عموم و اطلاق آن محذوف است؛ یعنی آنچه کار خیر است را شما نسبت به پدر و مادرتان روا بدارید. پس این سه طایفه شد: یک طایفه با حذف متعلق است، یک طایفه متعلق آن «حُسن» است و یک طایفه هم متعلق آن «احسان»؛ آن چهارمین طایفه که اول ذکر شده است ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾، این نشانه آن است که پدر و مادر مظهر خالقیت ذات اقدس الهی هستند؛ اما در بخش‌های منفی، فرمود: ﴿إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ﴾^۴ یا ﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾^۵، این ﴿وَأَخْفِضْ﴾ زیرمجموعه همان ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ و ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا﴾ و مانند آن است؛ اما ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ﴾ یک امر منهی و نهی است که مبادا اینها را برنجانی؟! اینها در دورانی هستند که خیلی به عاطفه وابسته هستند.

۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۸.

۳. سوره لقمان، آیه ۱۴.

۴. سوره اسراء، آیه ۲۳.

۵. سوره اسراء، آیه ۲۴.

تبیین حرمت جایگاه مادر با بیان سی ماه حمل و شیردهی او

فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا﴾، بعد برای اینکه حرمت مادر مشخص بشود، فرمود برهان مسئله هم این است که مادر دوران بارداری را با «کُره» و رنج تحمل کرده است. آن فشاری که از بیرون می‌آید این شخص می‌شود «مُکَرَه» و «اکراه»، «کُره»؛ اما فشاری که از درون هست را می‌گویند «کُره»: ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا﴾، این برای این جهت است. ﴿وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾؛ با رنج و دشواری، نه با کراهت! بلکه با اشتیاق! او مادر شدن را دوست دارد، آنچه در رَحِم دارد را دوست دارد؛ ولی با فشار! کراهتی در کار نیست، تحمیلی از خارج نیست؛ اما باری است محبوب. ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا﴾، یک؛ ﴿وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾، این دو؛ مجموع حمل و وصال او هم سی ماه است، این سه. ﴿وَوَحَمَلَهُ﴾ که «کُره» است، ﴿وَفِصَالُهُ﴾ که ﴿وَوَضَعَتْهُ﴾ است، تا او را از دوران شیرخوارگی جدا بکند، این می‌شود سی ماه.

در زمان وجود مبارک حضرت امیر - برخی از خلفا که قصه آن را مرحوم علامه امینی در کتاب الغدير^۱ هم نقل کرد و در جوامع روایی^۲ آنها هم هست - خلیفه دوم خواست کسی را که به فاصله شش ماه فرزند آورد رَجَم کند، خیال می‌کرد که اَقَلّ حمل^۳ نه ماه است، بعد که به عرض حضرت رساندند حضرت فوراً حضور پیدا کرد و فرمود قرآن می‌گوید که اَقَلّ حمل شش ماه است؛ شما شواهدی اقامه کردید که این مرد از آن وقتی که در منزل بود تا شش ماه بعد نیامده و در ظرف این شش ماه هم همسر او بار به زمین گذاشته و فرزند آورده است، خیال کردید که اَقَلّ حمل نه ماه است و الآن دارید حدّ جاری می‌کنید، در حالی که اَقَلّ حمل شش ماه است، نه نه ماه، چرا؟

۱. الغدير، ج ۸، ص ۶۳؛ «و حکمه على امرأة ولدت لسته أشهر بالرجم و نصب عينه الآية الكريمة: ﴿حَمَلَتْهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ و قوله تعالى: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾».

۲. السنن الكبرى (أبو بكر البيهقي)، ج ۷، ص ۴۴۲؛ «خبرنا أبو عبد الله الحافظ نا أبو العباس محمد بن يعقوب نا يحيى بن أبي طالب نا أبو بدر شجاع بن الوليد ثنا سعيد بن أبي عروبة عن داود بن أبي القصاص عن أبي حَرْب بن أبي الأسود الدبلي أن عمر رضي الله عنه أتى بامرأة قد ولدت لسته أشهر فهم برجمها فبلغ ذلك علياً رضي الله عنه فقال: ليس عليها رجم فبلغ ذلك عمر رضي الله عنه فأرسل إليه فسأله فقال: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِمَّ الرضاعة﴾ و قال: ﴿وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ فسئله أشهر حملهُ حَوْلَيْنِ تَمَامَ لَأَحَدٍ عَلَيْهَا أَوْ قَالَ: لَأَرْجَمَ عَلَيْهَا قَالَ: فَخَلَّى عَنْهَا ثُمَّ وَلَدَتْ».

برای اینکه در این آیه دارد: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾؛ یعنی مجموعه بارداری او و شیردادن او و دوران شیرخوارگی کودک مجموعاً سی ماه است. در سوره مبارکه «بقره» دوران شیرخوارگی و شیر دادن را دو سال می‌داند؛ یعنی ۲۴ ماه، آیه ۲۳۳ سوره مبارکه «بقره» این است: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾؛ دوران شیر - شیر در اسلام اثر دارد و حکم خاص خودش را دارد - دو سال است؛ یعنی دو تا دوازده ماه که می‌شود ۲۴ ماه. ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ﴾، فرزند که برای پدر هست از پدر به عنوان «مَوْلُودٍ لَهُ» یاد می‌شود، چون تأمین نفقه به عهده پدر هست. حضرت فرمود که طبق آیه ۲۳۳ سوره مبارکه «بقره» دوران شیر دادن دو سال است، این دو سال را که از سی ماه کم بکنید، می‌شود شش ماه، پس معلوم می‌شود که اَقْلَّ حمل شش ماه است. فرمود: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾؛ سی ماه است، ۲۴ ماه دوران شیر خوارگی است که «فِصَال» است، شش ماه هم دوران حمل است، پس اَقْلَّ حمل این است؛ لذا آن زن را از حدّی که بی‌جا بود نجات دادند.

پرسش: ... حدّ بر گردن اینها!

پاسخ: به محکمه حضرت امیر که مراجعه نکردند، خلاف سقیفه هم که کم نبود! ولی در آن‌جا وجود مبارک حضرت امیر آنها را نجات داد.

این برهان قرآنی بیان شد و این هم یک نحوه تفسیر قرآن به قرآن است؛^۱ نظیر آن سه بخش از آیاتی که ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ﴾ هست، ﴿يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ هست و مانند آن. بنابراین اینکه فرمود: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ این است.

پرسش: منظور از «شهر» شمسی است یا قمری؟ ظاهراً ﴿حَوْلَيْنِ﴾ باید شمسی باشد؟

۱. کامل بهایی (طبری)، ص ۳۹۰؛ «القرآن یفسر بعضه بعضاً».

پاسخ: هر دو را باید قمری حساب بکنیم و معمولاً هم قمری مطلوب می شود، نه شمسی.

مقصود رسول خدا از «فَنَعَمَتِ الْمَرْضِعَةُ وَ بُسَّتِ الْفَاطِمَةُ»

یک حدیث شریفی از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتاب شریف تحف العقول است که حضرت فرمود: «فَنَعَمَتِ الْمَرْضِعَةُ وَ بُسَّتِ الْفَاطِمَةُ»^۱، این «فَنَعَمَتِ الْمَرْضِعَةُ وَ بُسَّتِ الْفَاطِمَةُ» درباره دنیاست که دنیا را به دو روز تشبیه کردند: یک روز «مُرْضِعَه» است و یک روز «فاطمه». مستحضرید که آن «رضاع» و شیردادنی حرمت آور و محرم است که در همین دوران دو سالگی باشد و اگر این بچه از دو سالگی گذشت و دیگر دو سال و چند روز شد، از آن به بعد شیر نشر حرمت نمی کند که فرمودند: «لَا رَضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ»^۲، «فِطَام» یعنی بچه را از شیر گرفتند و دو سال او تمام شده است، از آن به بعد شیر هر کسی را بخورد، دیگر محرمیت را به همراه ندارد. «فِطَام» آن وقتی است که کودک را در اثر دو سالگی از پستان مادر می گیرند که «لَا رَضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ»؛ یعنی اثر شرعی ندارد. این حدیثی که در کتاب شریف تحف العقول از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شد این است که «فَنَعَمَتِ الْمَرْضِعَةُ وَ بُسَّتِ الْفَاطِمَةُ»؛ فرمود برای کودکان یک روز خوشی است و یک روز ناخوشی؛ روز خوش آن وقتی است که به دنیا می آیند و مادر پستان خود را در کام آنها قرار می دهد که آنها از این شیر لذت می برند، روز «فِطَام» آن وقتی است که مادر پستان را از این کودک می گیرد و آن کودک گریه می کند که چرا این پستان را از من گرفتی؟ فرمود دنیا هم دو روز است، به اینها که سِمت می دهند، به اینها که شغل می دهند و به اینها که پُست می دهند، آن روزی که به این پُست می رسند و روز معارفه اوست و روز «رضاع» است، روزی است که پستان این پُست را در دهن او می گذارند که برای او لذت دارد و تبریک به او می گویند و

۱. تحف العقول، ص ۳۵.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۴۳.

روزی که بازنشست می شود یا از کار برکنار می شود یا معزول می شود و مانند آن، روز «فِطام» اوست؛ فرمود دنیا برای همه همین طور است! یک روز «رضاع» دارد و یک روز هم «فِطام» دارد؛ روزی است که انسان به یک پُست و مقامی می رسد و روزی هم است که این پُست را از او می گیرند، معزول می شود، از کار برکنار می شود و مانند آن. فرمود به نظر مردم که این دو روز را که «الدَّهْرَ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ»^۱ و این دو روز را تجربه می کنند، روزی است برای آنها روز «رضاع» که می گویند: «فَنِعْمَتِ الْمَرْضِعَةُ» و روز دیگر روز «فِطام» است که این پُست را از آنها می گیرند می شود: «بُسْتِ الْفَاطِمَةُ»، برای همه این دو روز هست! هم روز رضاع است هم روز فطام.

استثناپذیر نبودن ترك احترام والدین مگر در يك صورت

اما در این آیه محل بحث یا در آیات دیگری هم وقتی احترام به مادر و امثال آن را ذکر می کنند، گاهی به صورت همان احسان دنیایی ذکر می کنند و گاهی به عنوان پرهیز از پرخاش ذکر می کنند، در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه هشت این است: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

در جاهلیت جوانی در اثر تبلیغات وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورد، پدر و مادر مشرک او روی تعصب جاهلی گفتند حتماً باید دست از این دین جدید برداری، او به عرض حضرت رساند که من الآن یک مشکل خانوادگی پیدا کردم، آیه نازل شد که شما به پدر و مادرتان در مسائل دنیایی احترام بگذارید؛ اما در مسائل اعتقادی که نباید پیرو اینها باشید! ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾؛ اگر اینها تلاش و کوشش می کنند که شما را از توحید به شرک برگردانند، این جا دیگر

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۷۲.

حرف آنها را گوش ندهید، چون «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۱ این جزء بیانات نورانی حضرت است که جزء محکم‌ترین اصولی است که نه تخصیص‌پذیر است و نه تقییدپذیر، «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ». کسی بخواهد خدا را معصیت کند برای اینکه پدرش چنین گفته یا مادرش چنین گفته، این صحیح نیست! آن‌جا این آیه نازل شد که شما به این جوان بگویید که احترام پدر و مادر لازم است ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾^۲ که در آیه دیگر گفتیم، اما این‌جا ﴿فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُتْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ و اگر ما گفتیم، نگفتیم که مطلقاً و در همه امور حرف‌های اینها را بشنوید، گفتیم ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾.

بنابراین این بخشی که شروع شده در سوره مبارکه «لقمان» آیه چهارده هم این است: ﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَهْلُهَا بِإِذْنِ رَبِّكَ﴾. بوالدیه حمله‌ش اُمّه و هُنّا علی و هُنّ و فصّالهُ فی عامّین اُن اشکر لی و لوالدیک اِلّی المصیر * و اِن جاهدک علی اُن تُشْرِکَ بی ما لیسَ لکَ به عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾، اما ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾؛ اینها «مسکن» می‌خواهند، «نفقه» می‌خواهند، «کسوه» می‌خواهند، «دارو» می‌خواهند، مشکلات دنیایی آنها را حل کنید؛ اما حرف‌های دینی و اخروی را از اینها بگیرید این چنین نیست، ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾؛ ولی ﴿وَآتِغِ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىٰ تُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُتْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، حکمت ۱۶۵.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۵.